مشاهیر شعرای ایران (4): بو شکور بلخی

الفیوّم:[شهر معروف مصر]«حضرت یوسف آنرا برای فرعون‏ رّیان بن الولید(!)در هفتاد روز بنا کرد.چون فرعون بدان نظر کرد از شدّت خوش آمد گفت«هذا عمل الف یوم»لهذا به«الفیوم»موسوم‏ شد»!![معجم البلدان و نزهة القلوب‏]

نهاوند:«از بنای نوح علیه السّلام است یعنی نوح آنرا بنیان گذاشت‏ و اسم ان«نوح آوند»بود و مخفّف شده»!![معجم البلدان‏]

چلیپا:«چوبی باشد بصورت داری چهار گوشه که بعقیدهء نصاری‏ حضرت عیسی را بر آن کشیدند و صلیب معرّب آنست و اصل این لغت‏ در پارسی«چهار پایه»بوده است و چنانکه رسم است راء و لام تبدیل‏ شده‏اند»!![فرهنگ انجمن آرای ناصری‏]

اسطرلاب:«چون لاب‏[از حکمای یونان‏]دوایر فلکی را در سطحی مستوی ساخت هرمس از او سئوال کرد که«من سطر هذا» (یعنی کی این را تسطیر کرد)گفت«سطره لاب»(یعنی آنرا لاب رسم‏ کرد)بدین سبب آنرا اسطرلاب گفتند»!![خاتمهء فرهنگ جهانگیری‏]

صابون:«معروف است.چون عبد الرّحمن البونی آنر اختراع کرد مردم گفتند«اصاب البونی»(یعنی بونی درست پیدا کرد)پس بکثرت‏ استعمال تخفیف یافته«صابون»شد»!!![فرهنگ شعوری‏]

خوب شد که فرهنگ شعوری بوده و الاّ اگر بی‏شعور میشد خدای نخواسته در لغات دنیا تصرّفات جاهلانه میکرد.این نوع شعور برای ما از عهد قدیم خدادادیست‏ و نمونه‏های عجیبی از آن در عهد اخیر دیده شد مخصوصا در علم لغت.خدا رحمت کند مرحوم میرزا آقا خان کرمانی را!

تحقیقات راجع باشتقاق از بزرگترین مضحکه‏های علما و لغویّون و جغرافیّون مشایخ‏ ما است و بعقیدهء این فحول تمام کلمات موجوده در دنیا از عربی یا فارسی مشتقّ است‏ و هر اسم عجیب و نامفهوم از اسماء شهرها و کوهها و اقوام و اشخاص که پیش آمد و معنی آن معلوم نشد منتهی میشود بیک لغت عربی و اگر مناسبتی هم با آن کلمهء عربی‏ ندارد جعل قصّهء درازی بی‏مزه برای وجه مناسبت مشکل نیست.اگر اسم شهر توکیو پایتخت ژاپن را میشنیدند فورا آنرا یا از کلمهء«تکیه»در عربی مشتقّ نموده و اتّکی‏ یتکی را صرف کرده یک صیغه‏ای برای آن درست میکردند و وجه مناسبت را واقع شدن‏ آن شهر در نزدیکی کوهی میدانستند که مثل آن است که آن شهر بدان کوه تکیه کرده و یا تحقیق عمیق فرموده میگفتند فارسی است و در زبان قدیم«توکیو»یعنی«تو کی هستی» چه در موقع بنای این شهر مؤسّس بنای آن بوده و ملکی بر او ظاهر شده و گفته«تو کی هستی»پس این اسم از آنجا مانده!!

جامع المعقول و المنقول

مشاهیر شعرای ایران‏ (1) ابو شکور بلخی

در چند شمارهء گذشته صحبت از فردوسی و شاهنامهء او و شعرای‏ دیگری از عهد سامانیان بود که پیشرو فردوسی بودند و زمینه را برای‏ کار شاعر بزرگ و جاودانی ایران حاضر کرده یا راه را باو نشان‏ داده‏اند.ابو المؤیّد بلخی مؤلّف شاهنامهء منثور و یوسف و زلیخای‏ منظوم و دقیقی هرکدام از یک لحاظ پیشرو شاعر طوس بودند.ولی‏ اگر بریشهء قدیم و تخم اوّلی آن درخت تناور که امروز داستان منظوم‏ ایران است بخواهیم برگردیم خیلی عقب‏تر میتوانیم نگاه کنیم و شاید قرنی‏ پیش از تألیف شاهنامهء فردوسی باید برگردیم تا نشو و نمای منظومهء داستانی‏ و مخصوصا مثنوی را دنبال کنیم.

پیش از دقیقی که بنابر آنچه در مقالهء راجع بشرح حال او در شمارهء 4-5 کاوه گذشت شاید در حدود سنهء 370 وفات یافته و حتّی شاید پیش‏ از عهد ابو المؤید بلخی که ظاهرا خیلی مقدّم بر دقیقی است‏1شعرای دیگر فارسی زبان دست بکار نظم قصص قدیمهء ایرانی زده‏اند و چند نفر از آنها بر ما معلوم است.شاید قدیمترین آنها مسعودی مروزی باشد که تاریخ قدیم ایران و در واقع شاهنامه‏2را ظاهرا باختصار بشکل مثنوی بنظم فارسی کشیده‏ است ولی تاریخ دقیق زمان او فعلا بر ما معلوم نیست و بهرحال بنظر نمیآید که از اواخر قرن سوّم یا اوایل قرن چهارم متأخّرتر باشد.بعد از وی رودکی شاعر مشهور بخارا را میدانیم که چندین منظومهء مثنوی‏ داشته و یکی از آنها قطعا کتاب«کلیله و دمنه»بود که بنا بمیل امیر نصر بن‏ احمد سامانی آنرا(در بحر رمل مسدّس مقصور)بنظم درآورده و فعلا اگرچه از نسخهء اصلی آن اثری نیست ولی ابیات متفرّقه از آن(شاید بالغ بر صد بیت)در کتب متفرّقه پیدا میشود3و یکی دیگر باغلب‏ (1)پس از نگارش مقالهء راجع بشرح حال ابو المؤیّد در شمارهء 2 کاوه ذکری‏ از او و از شاهنامهء او در ترجمهء فارسی تاریخ طبری بنظر رسید که بسیار اهمیّت دارد زیرا که اوّلا این کتاب که در سنهء 352 تألیف شده قدیمترین مأخذیست که ذکر از ابو المؤیّد بلخی کرده و هم دلیل بر آنست که ابو المؤیّد مدّتی پیش از تاریخ تألیف آن کتاب‏ میزیسته زیرا که بلعمی مترجم کتاب در باب او در موقع ذکر پادشاهی بیوراسپ(چاپ‏ لکنو،صفحهء 40)و شرح عاقبت حال جمشید و اولاد و اعقاب او چنین گوید:«و حدیثها و اخبار ایشان بسیار گوید ابو المؤیّد بلخی بشاهنامهء بزرگ»و ثانیا از این فقره معلوم میشود که حدسی که در مقالهء راجع بابو المؤیّد(در شمارهء 2)زده شده دائر بر اینکه وی شاید یکی‏ از مؤلفّین شاهنامهء معروف ابو منصوری بوده صائب نبوده زیرا که آن شاهنامه ظاهرا در سنهء 346 و بهر صورت بعد از سنهء 338(که ابو منصور محمّد بن عبد الرّزاق‏ از هجرت فراری خود و اقامت اضطراری در ری و آذربایجان بطوس برگشت) تألیف شده و بسیار بعید است که ببخارا رسیده و آن قدر شهرت یافته باشد که بلعمی‏ از آن مانند کتاب معروفی بعنوان«شاهنامهء بزرگ»سخن براند،در یک مقدّمهء شاهنامهء خطّی هم که در کتابخانهء دولتی برلین محفوظ است و تفصیلات زیادی علاوه بر مقدّمهء معروف بایسنقری دارد نیز از ابو المؤیّد بلخی و«شاهنامهء بزرگ»او سخن‏ رفته است.

(2)لفظ«شاهنامه»پیش از آنکه اسم کتاب فارسی بشود مانند شاهنامهء ابو المؤیّد بلخی و شاهنامهء ابو علی محمّد بن احمد بلخی شاعر و شاهنامهء ابو منصوری‏ ظاهرا کلمهء عامّی بوده در فارسی عهد اسلام که بجهت اجتناب از لفظ قدیمی«خدای‏ نامه»که پیشترها بکتاب مجموعهء داستانها و تواریخ ایران داده شده بود بهمهء آن نوع‏ کتبی که در عربی بعنوان«سیر ملوک الفرس»نامیده میشد داده میشد چنانکه بلعمی‏ در مقدّمهء ترجمهء تاریخ طبری ذکر از کتاب«سیر ملوک الفرس»عبد اللّه ابن المقفع‏ که ترجمهء عربی«خدای نامهء»پهلوی بود بعنوان«پسر مقفّع در شاهنامهء بزرگ...»میکند.

(3)علاوه بر 16 بیت از آن کتاب که پاول هورن در مقدّمهء خود بکتاب«لغت‏ فرس»اسدی طوسی جمع‏آوری و با اصل«کلیله و دمنه»مطابقه کرده قریب‏ هفت هشت بیت دیگر هم نگارندهء سطور در یک کتاب خطّی قدیمی فارسی موسوم به احتمال«سندباد نامه»بوده‏1که آن هم در همان وزن و عین همان بحر است.علاوه بر اینها قطعاتی از یک مثنوی رودکی در بحر هزج(مسدّس‏ مقصور)و دیگری در بحر متقارب بر وزن شاهنامهء فردوسی در دست‏ است که فعلا معلوم نیست از چه منظومه یا کتابی است‏2.

شاعر معروف و بزرگ دیگری‏3که داستان سرائی منظوم را ترقّی‏ داده و ظاهرا چندین داستان بشکل مثنوی بنظم آورده ابو شکور بلخی‏ است که در این مقاله شرح حال او موضوع ما است و با آنکه سرمایهء بسیار کم و غیر کافی از حالات و آثار او در دست است میخواهیم سعی کنیم‏ که آنچه را که از آن بابت از کتب متفرّقه توان بدست آورد در سطور ذیل جمع نمائیم:

هویّت او

اسم این شاعر از هیچ مأخذی برای ما معلوم نیست و فقط مانند ابو المؤیّد و ابو سلیک و ابو شعیب و غیرهم با کنیهء خود معروف است‏ و ابو شکور بفتح شین(نه بضمّ چنانکه بعضی مؤلّفین فرنگی ضبط کرده‏اند) اسمی است که در همهء مآخذ باین سخنگوی ایرانی داده شده است.در مسقط الرّأس او هم اختلافی نیست زیرا اجماعا او را نسبت بلخی نام‏ برده‏اند و لهذا در اینکه وی یک همشهری متأخّر ابو الحسن شهید و ابو المؤیّد و جمعی از شعرای قدیم شهر گشتاسپ و هجرتگاه زردشت بوده‏ نباید شکّی داشته باشیم.

تاریخ عهد او

تعیین تاریخ دقیق نشأت یا وفات او با مایه‏ای که از آثار یا اخبار او فعلا در دست است میسّر نیست ولی میشود بطور قطع گفت که در اواسط و اواخر نیمهء اوّل قرن چهارم میزیسته و بعد از وفات رودکی(329) در حیات بوده و آثار عمدهء خود را بعد از آن تاریخ نوشته است. ق«تحفة الملوک»که اکنون در کتابخانهء«موزهء بریطانی»است و یک نسخهء دیگر تازه‏تر از همان کتاب در لیدن موجود است پیدا کردم.و غیر از اینها نیز عدّهء زیادی از ابیات دیگر از رودکی که در وزن و بحر و موضوع تماما شبیه بابیات سابق الذّکر است‏ بطور التقاط از کتب متفرّقه و فرهنگها جمع‏آوری کرده‏ام که محتاج بتدقیق و مقابله نا اصل کتاب«کلیله و دمنه»است و تفصیل همهء آنها در مقالهء راجع به«رودکی»در کاوه بیاید.

(1)استاد نولدکه چند بیت از اشعار رودکی را که در«لغت فرس»اسدی بطور استشهاد آمده تحقیق و بواسطهء مطابقهء با مآخذ سریانی و کتاب الف لیله ثابت کرده که‏ راجع به«سندباد نامه»است.

(2)تفصیل همهء این جزئیّات در مقاله‏ای که نگارنده در باب شرح حال رودکی در صدد تهیّه است و در کاوه نشر خواهد شد باستیغای لازم خواهد آمد.-در بعضی‏ فرهنگها کتابی باسم«کتاب دوران آفتاب»برودکی اسناد داده شده.

(3)در اینکه ابو شکور بلخی از مشاهیر شعرای ایران بوده شکّی نیست و مخصوصا اینکه منوچهری متوفّی در سنهء 432 او را«از حکیمان خراسان»مینامد و عنصر المعالی مؤلّف قابوسنامه در سنهء 475 از وی بعبارت«ابو شکور بلخی‏ خویش را بدانش بزرگ در بیتی همی ستاید»یاد میکند دلیل بر شهرت و اهمیّت او حتّی‏ در یک قرن بعد از زمان خودش میباشد.

دلایل و قراین این مدّعا اوّلا اقتباسی است که مشار الیه از اشعار رودکی‏ کرده و بقول مؤلّف«کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم»یک شعر رودکی را ابو شکور«سلخ»کرده‏1و سلخ باصطلاح علمای ادبیّات‏ نوعی از سرقت است و این فقره قرینه‏ایست بر تأخّر زمانی ابو شکور. ثانیا تصریحی است که عوفی در«لباب الألباب»2بر تاریخ تألیف‏ «آفرین‏نامه»کرده که ابو شکور آن کتاب را بقول وی در سنهء 336 بپایان رسانیده.ثالثا جمله‏ایست که استاد اته در جزوهء«تاریخ ادبیّات‏ فارسی»از اجزای کتاب«اساس زبان‏شناسی ایرانی»3ذکر کرده.علاّمهء مشار الیه گوید که ابو شکور اوّلین شاعریست که‏ علاوه بر رباعی که پیش از او رایج شده بود منظومه‏های مزدوج که‏ «مثنوی»گویند پرداخته‏4و از آن جمله یک تألیف منظومی است‏ که باسم«کتاب»موسوم بوده و در سنهء 330 آنرا باتمام رسانیده است‏5. علاوه بر اینها در یک بیت از مثنویهای او که در«لغت فرس»اسدی‏ طوسی آمده و باحتمال قوی متعلّق بیک منظومهء داستانی است تاریخ سنهء 333 ذکر شده و آن بیت این است:

«کس آن داستان کس نگفت از فیال‏ ابر سیصد و سی و سه بود سال‏6»

.بنابراین قراین زمان‏ زندگی و اشتغال بسخن سرائی او تقریبا بدست میآید.و شاید خیلی هم‏ بعد از تواریخ مذکوره نزیسته چه اوّلا همهء شعرای متقدّمین و تذکره‏ نویسان که اسم از او برده‏اند در عداد قدما و با رودکی و امثال آن‏ در یکجا ذکر کرده‏اند.مثلا منوچهری گوید:

«از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی‏ بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکذی‏7»

و ثانیا فردوسی بعضی اشعار او را سلخ یا نقل کرده چنانکه این شعر ابو شکور را که گفته:

«درختی که تلخش بود گوهرا اگر چرب‏ و شیرین دهی مرو را همان میوهء تلخت آرد پدید ازو چرب‏ و شیرین نخواهی مزید8»

فردوسی بشکل دیگر آورده و گفته:

«درختی که تلخست ویرا سرشت‏ اگر بر نشانی بباغ بهشت‏ ور از جوی خلدش بهنگام آب‏ ببیخ انگین ریزی و شهد ناب‏ سرانجام

(1)المعجم،صفحهء 439.

(2)صفحهء 21.

(3) Dr.Hermann Ethc??:Neupersischc Literatur inẓGrundriB der Irauischen PhilologieẒ.Bd.II.

(4)این ادّعای اته صحیح نیست زیرا که چنانکه گفته شد ترتیب مثنوی خیلی‏ قبل از ابو شکور رایج بوده است.

(5)اته مأخذ این شرح را که در باب ابو شکور ذکر کرده بدست نداده ولی‏ شکّی نیست که از روی تذکره‏های خطّی فارسی بوده که از روی آنها اته جزوه‏های‏ چندی دربارهء شرح حال شعرای معاصر و مقدّم بر رودکی را نوشته و در این کتاب‏ که ما این روایت را از آن نقل کردیم همه جا رجوع بآن رساله‏های خود نموده و خلاصه و نتیجهء آنها را ذکر کرده و فعلا آن رساله‏ها دم دست ما نبود.

(6)لغت فرس،صفحهء 89.در فرهنگ ولرس این بیت چنین ضبط شده:

«پس‏ این داستان کش بگفت...»

(7)در این بیت ظاهرا ترتیب تاریخی در اسامی شعرا منظور شده.شهید و رودکی که ترتیب زمانشان معلوم است و ابو الفتح بستی هم قطعا در زمان بعد از ابو شکور بوده چه بقول«لناب الألباب»شعر ابو شکور را برداشته و بنظم ترجمه‏ بعربی کرده.

(8)مجمع الفصحاء،صفحهء 65.

گوهر بکار آورد همان میوهء تلخ بار آورد»

و این تا اندازه‏ای‏ قرینهء آن تواند شد که فاصلهء زمانی کمی میان عهد این دو شاعر نبوده‏ چه این نوع نقل و اقتباسها مشکل است در میان معاصرین یا با کمی‏ تقدّم زمانی بعمل آید.از ابو شکور بعضی رباعیها هم در دست است‏1 و آن نیز در صورت صحّت اسناد اختراع رباعی برودکی قرینهء تأخر زمانی‏ ابو شکور است از رودکی.

از همهء این قراین شاید بتوان این نتیجه را گرفت که ابو شکور در اواخر ایّام رودکی میزیسته و پس از وی نیز چند سالی زندگی کرده و شاید دورهء شهرت و نشر آثارش در میان سنهء 320 و 340 بوده.ولی‏ معلوم است که این فقط حدسی است و چیزی که در آن قطعی باشد فقط قول«لباب الألباب»است که تاریخ تألیف«آفرین‏نامه»را قید کرده و چون ظاهرا ابو شکور بسنّ پیری هم رسیده بود چنانکه از این شعر او استنباط میشود:

«چو بر رویت از پیری افتاد انجوغ‏ نبینی دگر در دل خویش افروغ‏2»

لهذا ممکن است که قبل و بعد از تواریخ مزبوره‏ هم منشأ آثار بوده باشد ولی بهرحال تاریخ حقیقی زمان زندگی و شهرت‏ او نباید خیلی از تواریخ مذکوره در حدس فوق دور باشد.

مثال عجیبی از خلط و غلط کاری متأخّرین شرحی است که صاحب‏ «مجمع الفصحاء»در باب ابو شکور مینویسد که در آن از یکطرف ویرا از شهید(متوفّی قبل از رودکی)و رودکی(متوفّی سنهء 329)قدیمی‏تر پنداشته و از طرف دیگر«ظهورش»را«در سنهء 336»گذاشته!

جزئیّات راجع باو

اوّلا مشار الیه هم مانند خیلی از شعرای معاصر خودش مدّاح بوده‏ یعنی علاوه بر منظومه‏های مثنوی خود قصاید مدحیّه نیز دارد مثلا ابیات‏ ذیل که هرکدام از یک قصیدهء مختلفی بوده است این مطلب را نشان میدهد.

«الا تا ماه نو خیده کمانست‏ الا تا چون سپر باشد مه بدر3»

و

«چنانکه‏ مرغ هوا پرّ و بال برهنجد تو بر خلایق بر پرّ مردمی برهنج‏4»

و نیز

«چو دینار باید مرا یا درم‏ فراز آورم من ز نوک قلم‏5»

و

«راعی عدل ملک پرور او گرگ را داده منصب نخراز6»

و

«تذرو تا همی اندر خرند خایه نهد گوزن تا همی از شیر پر کند پستان‏7»

.

ثانیا مطابق رسم شعرای عهد خود هجوگوئی هم میکرده چنانکه از این ابیات مستفاد میشود:

«ای ز همه مردمی تهی و تهک‏ مردم‏ نزدیک تو چرا باید8»

و هم

«هرزه و مفلاک بی‏نیاز از تو با تو

(1)مثلا

«ای گشته من از غم فراوان تو پست‏ شد قامت من ز درد هجران تو شست‏ ای شسته من از فریب و دستان تو دست‏ خود هیچ کسسی بسیرت و سان‏ تو هست»

[مجمع الفصحاء].

(2)مجمع الفرس در مادّهء«انجوغ».

(3)مجمع الفرس در مادّهء«خیده».

(4)لغت اسدی،صفحهء 17.

(5)لغت فرس اسدی،صفحهء 72.

(6)فرهنگ ولرس در مادّهء«نخراز».

(7)لغت فرس اسدی،صفحهء 19.

(8)لغت فرس اسدی،صفحهء 66.

برابر که راز نکشاید1»

و نیز

«ز ستن و مردنت یکیست مرا غلبکین‏ در چه باز یا چه فراز2»

و هکذا.

ثالثا مثل اغلب شعرای معاصر خودش از مسقط الّرأس خود خارج‏ شده و بغربت افتاده(شاید در طلب یک حامی)چنانکه از ابیات ذیل‏ استنباط میشود:

«گاهی چو غول گرد بیابان روان شوم‏ گاهی چو گوسپندان‏ در غول جای من‏3»

و

«ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر نه‏ من غریبم و شاه جهان غریب نواز4»

مقصود از«شاه جهان»معلوم‏ نیست و شاید نوح بن نصر یا پدر او نصر بن احمد سامانی منظور باشد که ابو شکور در زمان آنها میزیست.استطرادا میخواهیم بگوئیم که از شعر مذکور معلوم میشود که وی در علم و ادب و شعر هم مایهء بزرگی‏ داشته و خود بعلوّ مقام خویش در این زمینه متوجّه بوده و با وجود این در یک شعر دیگر گوید:

«تا بدانجا رسید دانش من‏ که بدانم‏ همی که نادانم‏5»

.مخصوصا مؤلّف قابوسنامه او را بستایش اسم میبرد و هم اینکه ابو الفتح علیّ بن محمّد عمید بستی کاتب معروف(متولّد سنهء 360 و متوفّی سنهء 401)که خود از فضلا و شعرای بزرگ و معروف‏ بوده و در بیت سابق الذکر منوچهری در جزو«حکیمان خراسان» اسمش ذکر شده یک دو بیت فارسی ابو شکور را بنظم عربی ترجمه‏ کرده‏6باز قرینهء شهرت و مقام بلند ابو شکور است.

آثار و اشعار او

از اشعار ابو شکور(که ظاهرا خیلی زیاد هم بوده و بقول ادبا هم‏ مکثر بوده و هم مجید)تا آنجا که نگارندهء این سطور اطّلاع دارد کمتر چیزی باقی مانده.از کتب مثنوی او که ظاهرا متعدّد بوده نسخه‏ای بدست‏ ما نرسیده و فقط از ابیات متفرّقهء آنها مبلغی دیده میشود.نگارنده 9 بیت متفرّق مثنوی در بحر هزج(مسدّس مقصور)و 91 بیت متفرّق دیگر باز مثنوی در بحر متقارب از اشعار وی از کتب متفرّقه جمع‏آوری کرده‏ام. غیر از این دو مثنوی 61 بیت متفرّق هم در بحور مختلفه(24 اوزان مختلفه) التقاط نموده‏ام که آنچه با محدودی مآخذ در دست من توانسته‏ام بدست‏ بیاورم 161 بیت و یک مصراع از این شاعر هزار سال قبل است که گرد آمده و کمک مختصری بشناختن سیاق کلام او و بعضی حالات وی مینماید. این اشعار چنانکه گفتیم در اوزان و بحور مختلف و در مواضیع مختلف است. در عشقبازی با ترکان(چنانکه رسم ننگین آن زمان بوده)،مدح شراب، شکایت از روزگار و از هجران یار،تغزّل،هجو،اندرز و حکمت، مدح و قصّه سخن گفته و مخصوصا مثنویهای او نزدیک بیقین داستان و قصص منظومه بوده یا نظم یکی از کتب قدیمهء ایرانیان و داستانهای ملّی‏ و مذهبی بوده‏اند چنانکه گوید:

«تو از من کنون داستانی شنو برین

(1)لغت فرس،صفحهء 64.

(2)لغت فرس،صفحهء 110.

(3)فرهنگ ولرس در مادّهء«غول».

(4)المعجم فی معاییر اشعار العجم،صفحهء 383.

(5)قابوسنامه،صفحهء 37.

(6)لباب الألباب،صفحه 21.

داستان بیشتر زین منو1»

و همچنین بیت سابق الذّکر

«کس آن داستان‏ کس نگفت از فیال...»

این ابیات که ما فعلا بطور متفرّق‏ در دست داریم جزو کدام کتاب او بوده و کتب منظوم و مثنویهای وی‏ در چه باب بوده درست بر ما معلوم نیست جز آنکه«آفرین‏نامه»اگر از اسم او حکم کنیم ممکن است نظم فارسی یکی از«آفرین»های پهلوی‏2 باشد که چند تا از آنها تا امروز باقی است و مانند ادعیه و اوراد است‏ و بعید نیست که این بیت:

«بتا روزگاری بر آید برین‏ کنم پیش‏ هرکس هزار آفرین»

از ابیات آن کتاب بوده باشد.یک بیت از ابیات‏ مثنوی نشانه‏ای از موضوع منظومه‏ای که آن بیت جزو آن بوده میدهد و آن این است:

«به افزای خوانند او را بنام‏ هم از نام و کردار و هم اوستام‏3»

و چون«به افزای»(یا برافزای بضبط مجمع الفرس و بافزای بضبط فرهنگ انجمن آرا)باغلب احتمال تصحیف«بدافراه»است‏ (که در کتب عربی مانند طبری و غیره و همچنین در«شاهنامه»به آفرید» [بهافرید]و در بعضی کتب متأخّرین‏4«به آفرین»ضبط شده)که از کلمهء«پاذافراه»پهلوی و«انوهی آفریتی»آوستائی میآید و نام دختر گشتاسپ و خواهر اسفندیار است که بردار خود را از حبس در دست‏ ارجاسپ در«روئین دز»خلاص کرد و هم اسم چندین اشخاص داستانی‏ یا تاریخی دیگری هم هست مانند بهافرید اشکانی و بهافرید پسر ساسان‏ اوّل و پدر زرار پدر بابک اوّل از اجداد اردشیر بابکان لهذا میشود احتمال داد که آن منظومه که این بیت جزو آن بوده راجع بداستان قدیم‏ ایران بوده است.

اشعار مثنوی ابو شکور که در دست است اغلب سهل و ساده و سلس‏ بوده و شاهد قول«لبال الألباب»است در خصوص«آفرین‏نامه»که‏ گوید«کتابی مقبول و عبارتی معمول...»ولی باوجوداین اغلب‏ شامل بعضی لغات قدیمی است که آثار پازندی در آنها نمودار است و همچنین‏ در یک بیتی‏5کلمهء«فغ»را بمعنی بت استعمال میکند که لغت خوارزمی‏ است(و بزبان پهلوی بغ بوده)و آن نیز شاید بواسطهء نزدیکی خوارزم‏ و بلخ مسقط الرّأس شاعر بوده.و دیگر در اشعار ابو شکور کلمهء «فیلسوف»مکرّر آمده و از قول فیلسوف حرف میزند چنانکه گوید:

«بیاید فیلسوفی سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا6»

و

«جان و روان یکیست بنزدیک فیلسوف‏ وز چه ز راه نام دو آید

(1)فرهنگ ولرس در مادّهء«نویدن».

(2)افرین در زبان فارسی بمعنی دعا و ثنای مذهبی است در حقّ کسی و نفرین(که اصلا ناآفرین بوده)ضدّ اوست.

(3)لغت فرس اسدی،صفحهء 89.

(4)برهان قاطع و مجمع الفرس و فرهنگ انجمن آرا.

(5)

فغفور بودم و فغ پیش من‏ فغ رفت و من بماندم فغواره

(فرهنگ‏ ولرس در مادّه فغواره).

(6)فرهنگ ولرس در مادّهء«شیوا».

روان و جان‏1»

و

«چه بیند بدین اندرون ژرف بین‏ چه گویی‏ تو ای فیلسوف اندرین‏2»

.یک نکتهء دیگر هم(چنانکه در مقالهء راجع به«دقیقی»در شمارهء 4-5 کاوه بدان اشاره شد)که ابتدا استاد نولدکه متوجّه آن گشته آنست که در اشعار باقیه از ابو شکور بر وزن‏ و بحر متقارب بعضی ابیاتی هستند که درست اسم شعر رزمی بدانها توان‏ داد و میشود تخم رزم سرائی شاهنامهء فردوسی را در آنها دید.از آنجمله‏ نولدکه دو بیت ذیل را ذکر کرده

«ز زر بر نهاده بسر مغفری‏ ز پولاد کرده ببر بکتری‏3»

و

«یکی زشت روی بد آغار بود تو گوئی‏ بمردم گزی مار بود4»

.نگارنده بچندین بیت دیگر نیز هم شبیه باشعار رزمی در اشعار این شاعر بر خوردم مثلا

«بدانگه که گیرد جهان گرد و میغ‏ گل پشت چوگانت‏5گیرد ستیغ‏6»

و

«سری بی‏تن و پهن‏ گشته بگرز تنی بی‏سر افکنده بر خاک برز7»

و

«منش باید از مرد چون سرو راست‏ اگر برز و بالا ندارد رواست‏8»

و

«یکی دژ برو سهت پرخاشجو کزو هست شیر ژیان را خدو9»

و هکذا چندین بیت دیگر که محض احضار از ذکر آنها صرف‏نظر شد. در خیلی از اشعار مثنوی ابو شکور شباهت تامّی باشعار«شاهنامهء» فردوسی موجود است که میشود گفت قطعا فردوسی منظومه‏های ابو شکور را خوب خوانده بود مثلا ابو شکور گوید:

«بنشکرده ببرید ز نرا گلو تفو بر چنان ناشکیبا تفو10»

و

«زدن مرد را چوب بر تار خویش‏ به از باز گشتن ز گفتار خویش‏11»

و

«ز دانا شنیدم‏ که پیمان شکن‏ زن جاف جافست بل کم ز زن‏12»

و

«پرد رخش‏ از دیدن برز او کفد چرخ از هیبت گرز او13»

و

«کشاورز و آهنگر و پای باف‏ چو بیکار باشند سرشان بکاف‏14»

که همهء این‏ ابیات را میشود در شاهنامه نظیر پیدا کرد.اغلب ابیات مثنوی که از ابو شکور باقی مانده متفرّق است یعنی متّصل بهمدیگر نیست مگر ابیات ذیل‏ که از یک منظومه و پشت سر همدیگر بوده‏اند:

«پریچهره فرزند دارد یکی‏ کزو شوخ‏تر کم بود کودکی‏ مر او را خردنی و تیمارنی‏ بشوخیش‏ اندر جهان یار نی‏ شد آمدش بینم سوی زر گران‏ هماره ستوهند ازو دل گران‏ بخواند آنگهی زر گردند را ز همسایگان‏[هم‏]تنی‏ چند را15»

و همچنین پنج بیت دیگر مذکور در«مجمع الفصحاء»که ابیات‏ سابق الذّکر

«درختی که تلخش بود گوهرا...

الخ»از آنجمله‏ است.علاوه‏براین بعضی ابیات متفرّقه که در وزن و قافیه و گاهی‏ (1)لغت فرس،صفحهء 96.

(2)لغت فرس،صفحهء 59.

(3)مجمع الفرس، در مادّهء بکتر.

(4)مجمع الفرس،در مادّهء آغار.

(5)در مجمع الفراس اینطور ضبط شده«سر نوک رمح تو...»

(6)فرهنگ ولرس،در مادّهء گل.

(7)لغت فرس،صفحهء 38.

(8)مجمع الفرس،در مادّهء برز.

(9)فرهنگ‏ ولرس در مادّهء«دژ برو».

(10)لغت فرس،صفحهء 112.

(11)مجمع‏ الفرس،در مادّهء تار.

(12)مجمع الفرس،در مادّهء جاف جاف.

(13)فرهنگ ولرس در مادّهء گفیدن-در«مجمع الفرس»«پرد روحش»و«کفد مغزش»ضبط شده.

(14)مجمع الفرس،در مادّهء پای باف.

(15)لغت فرس، صفحهء 29.

در مطلب هم تماما مثل هم است وقتیکه پشت سر همدیگر گذاشته میشود باحتمال قوی جزوی از اجزای یک قصیده محسوب توان کرد.

این بود نظر مختصری بتاریخ و حال این شاعر بزرگ که درست‏ هزار سال قمری پیش ازین در وطن گشتاسپ و هجرتگاه زردشت رایت‏ بلند زبان پاک فارسی را برافراشته بود و حاجت بذکر نیست که با وسایل‏ محدود که نگارنده دسترس بدان داشته تتبّع کاملتر بیش از این مشکل بود و امید است دیگر ادبای فرنگ و ایران دنبالهء این تتبّع را گرفته و تکمیل‏ نمایند.و هم افسوس است که بواسطهء تنگی مجال صفحات کاوه درج‏ همهء اشعار ابو شکور که بواسطهء کاوش زیاد جمع شده ممکن نیست ولی امید واریم بعدها این مقالات راجع بشعرا را بشکل رساله نشر کرده و قدری‏ مفصّل‏تر و جامع‏تر با درج تمام اشعار نشر کنیم.

محصّل

\*\*\* ؟؟در شمارهء 4-5 کاوه در ضمن مقالهء راجع بدقیقی یک غلط فاحش طبع واقع‏ شده که اگرچه سهو مطبعه بودن آن واضح است ولی بواسطهء فاحش بودن آن‏ تصحیحش لازم است و آن این است که در صفحهء 17 از آن شماره ستون اوّل، سطر 16«سنهء 481»غلط است و صحیح«سنهء 381»است.علاوه بر آن‏ در همان مقاله در صفحهء 15،ستون دوّم.سطر 15 و 16 در رادّهء حواشی تبدیل‏ واقع شده یعنی بایستی بجای رادّهء(5)(4)چاپ بشود و بجای(4)(5).

در همان مقاله در صفحهء 17 در حاشیهء ستون اوّل راجع بتلقیب ابو المظفّر چغانی‏ به«فخر الّدوله»از طرف جناب میرزا محمّد خان گفته شده که مأخذش معلوم نیست. اینک حضرت معظّم له مرقوم میدارند که مأخذ ذکر این لقب بعضی اشعار فرخّی است‏ مانند آنکه در نسخهء خطّی دیوان فرخّی محفوظ در لندن بیتی را که«چهار مقالهء» نظامی در قصیدهء داغگاه چنین ثبت میکند

«میر عادل بو المظفّر شاه با پیوستگان»

چنین دارد

«فخر دولت بو المظفّر...»

و همچنین در جزو قصیدهء دیگر او که‏ مطلعش این است:

«با کاروان حلّه برفتم بسیستان»

در همان نسخهء خطّی دیوان این‏ بیت در اواخر قصیده آمده:

«ای شاه شاهزاده‏[و]شاهی بتو بزرگ‏ فرخنده‏ فخر دولت و دولت بتو جوان»

و بعلاوه در دیوان فرخّی خطّی و چاپی در عنوان قصیده‏ نوشته شده«قصیده در مدح فخر الدّوله ابو المظفّر».

؟؟در شمارهء گذشته(7)نیز دو فقره خطای کوچک واقع شده که باصلاحش‏ مبادرت میکنیم،اوّلا راجع بصفحهء 8،ستون اوّل،لقب میرزا ملکم خان نظام الملک‏ نبوده و ابتدا ناظم الدّوله و بعدها نظام الدّوله بود.ثانیا راجع بصفحهء 2،ستون دوّم، شبلی شمیل ظاهرا مصری قبطی نبوده و از اهل سوریّه(شامات)بوده است.

محصّلین ایرانی در آلمان

در شمارهء 4-5 از کاوه شرحی راجع به«انجمن مواظبت محصّلین‏ ایرانی در آلمان‏1»نوشته شده و اینک بعضی مطالب جدیده راجع‏ بامور محصّلین ایرانی در این شماره علاوه میکنیم:

؟؟جمعی از محصّلین ایرانی بواسطهء آنکه کسی را ندارند که از آنها نگاهداری کند و یا اولیای آنها فقیرند و یا بهر صورت مددی نمیکنند و وجهی برای زندگانی آنها نمیرسانند و مددی هم که در این مملکت بآنها میرسید منقطع شده در سختی هستند و بیم آنست که اگر از محلّی مددی‏ نرسد رشتهء تحصیلاتشان گسیخته گردد در صورتیکه اغلب آنها خیلی خوب‏ تحصیل میکنند و بسیار کوشش دارند و بقناعت زندگی میکنند.برای‏ چهار پنج نفر از محصّلین از ایران از طرف اولیای آنها مخارج میرسد ولی قریب ده نفر دیگر هستند که حالشان چنان بود که گفته شد.اگر اولیای دولت ایران و وزارت علوم در طهران که ظاهرا این سالهای‏ اخیر اهتمامی جدّی در نشر تعلیم دارند و بدین نکته نیز ملتفتد که مخصوصا تحصیلات در فرنگ یکی از اوّلین لوازم ترقّی مملکت ما است همتّی بفرمایند که مددی باین اطفال بکنند بسیار بجا و مناسب خواهد بود و باین ترتیب‏ رشتهء تحصیلات ایشان که در راه تکمیل آن اینهمه زحمت کشیده‏اند گسیخته‏ نمیشود.لکن این نوع کارها مخصوص و منحصر بدولت نباید باشد بلکه‏ اشخاص مرفه الحال ایران نیز باید از راه احسان در این کارها کمکی کنند و در راه علم و معرفت یک عشر آنچه را که پدران ایشان بعنوان خیرات‏ و مبرّات و ثلث و وقف و مال امام و هزار انواع دیگر مخارج مذهبی‏ صرف میکردند بذل نمایند.واقعا حالا در میان متموّلین ایران ترتیب‏ عجیبی پیش آمده و اغلب بعد از دخول در دورهء تجدّد(!)نه دیناری‏ از بابت زکوة و خمس و وصیّت و ثلث و زیارت و حجّ و روضه‏خوانی‏ و بنای مساجد و مال امام و وجوه برّ پرداخته و نه در راه مدارس‏ و مریضخانه و طبع و نشر کتب و اعانت بر محصّلین یک پول سیاهی‏ بکشکول ملّت میاندازند.نه طریقهء تدیّن قدیمی را معمول میدارند و نه‏ تکالیف تمدّن جدید را بکلّی خود را از این بابتها راحت کرده یک قاز در راه مقصود وجدانی و اخروی خرج نمیکنند.

ما از ایرانیان مرفّه الحال استمداد کرده و متمّنی هستیم برای محصّلین‏ ایرانی فرنگ و مخصوصا این عدّه که در آلمان مشغول تحصیلند در راه‏ آخرت یا مقصد مقدّس خودشان کمکی بنمایند.

یکی از امور قابل تقدیس و تمجید و شایان عبرت و سرمشق که‏ واقعا در قلوب حسّاس تأثیر عمیقی میکند آنست که یکی از هم نژادان‏ بهدین و پاک و هوطنان قدیم پاکیزه سرشت ما که نیاکانش از جور و آزار برادران ملّی خود که کیش تازه گرفته بودند جلای وطن اختیار کردند بواسطهء حبّ وطن اصلی بخیال آن افتاده که اعانتی بمحصّلین‏ ایرانی بکند.این جوانمرد بلند همّت و یزدانی خوی آقای فیروز خرکات‏ پارسی هندی است که فعلا در هندوستان گویا در سلک نظام است و چندی پیش در انگلستان محصّل بوده و پیش علاّمهء معظّم و استاد محترم‏ جناب استاد برون که نام مبارکش در قلب هر ایرانی جای دارد قدری‏ زبان فارسی آموخته و نفس مسیحائی آن یگانه وجود بزرگوار در او تأثیر خود را بخشیده و اینک که در هند خدمتی دارد با آنکه رفاه حال ندارد و متموّل نیست از همان معیشت خود پس‏انداز کرده و بتدریج مبلغی‏ پیش استاد عالیمقدار فرستاده و خواهش کرده که بیکی از محصّلین ایرانی‏ که نیکو کردار و وطن‏پرست و فقیر باشد و خود استاد صلاح بدانند